27 مهر 1404

زنی که توسط پلیس دستگیر شده است، گفت نمی‌دانم چرا دست به چنین حماقتی زدم، در حالی که سال‌ها بود با آبرومندی کار و زندگی می‌کردم تا فرزندانم به آرامش برسند، اما اکنون روح و روانشان به هم ریخته است.

زن ۴۰ ساله‌ای که اهل یکی از شهرهای خراسان شمالی است و توسط افسران دایره تجسس کلانتری شهرک فراجای مشهد دستگیر شده است، درباره سرگذشت خود گفت: ۱۷ساله بودم که به طور سنتی با یکی از همشهریانم ازدواج کردم.

هنوز مدت زیادی از برگزاری مراسم عقدکنان نگذشته بود که احساس کردم همسرم از ذکاوت و هوش کمتری برخوردار است به گونه‌ای که نمی‌تواند امور ظریف یا برخی کارهای فکری را به‌خوبی انجام بدهد. با وجود این، قاسم مردی بسیار خوش‌اخلاق و مهربان بود، به همین خاطر تصمیم گرفتم به زندگی مشترک با او ادامه بدهم. خیلی زود صاحب ۲ دختر زیبا شدم که از هوش سرشاری برخوردار بودند و همواره به عنوان شاگرد ممتاز مدرسه معرفی می‌شدند.

با همه اینها ما از نظر مالی در مضیقه بودیم و درآمد کارگری شوهرم برای مخارج ما کفایت نمی‌کرد. این بود که برای رونق زندگی به مشهد مهاجرت کردیم و من امور مراقبت از سالمندان را به عهده گرفتم، اما خجالت می‌کشیدم به اطرافیانم بگویم که چنین شغلی دارم. به همین خاطر وقتی کسی از من درباره شغلم می‌پرسید، به آنها می‌گفتم در امور مراقبت‌های ویژه کمک‌پزشکی فعالیت دارم و به افراد سالمند خدمات ویژه پزشکی ارائه می‌دهم، چون نمی‌خواستم دخترانم تحقیر شوند.

با این شرایط سخت خیلی آبرومندانه زندگی می‌کردم. صاحبکارم نیز که پزشک متخصص بود خیلی از نظر مالی با بهانه‌های مختلف به من کمک می‌کرد و از حقوق خوبی هم برخوردار بودم. اما یک روز وقتی کمد لوازم شخصی صاحبکارم را در اتاقش تمیز می‌کردم، چشمم به چند بسته صد دلاری افتاد که درون کیف قرار داشت. در یک لحظه وسوسه‌های شیطانی به سراغم آمد و از لابه‌لای بسته‌ها ۲ قطعه صد دلاری را برداشتم و این ماجرا چند بار دیگر هم تکرار شد.

صاحبکارم که به ماجرای کم شدن دلارهایش مشکوک شده بود، پنهانی دوربین مداربسته در اتاق نصب کرد که من از آن اطلاع نداشتم. وقتی دوباره به سراغ دلارها رفتم، ناگهان صدای مامور انتظامی را شنیدم که مرا به خارج از اتاق فرا می‌خواند. زمانی که در کلانتری فیلم سرقت‌هایم را دیدم، فقط اشک ریختم و پشیمان بودم از اینکه به چنین صاحبکار مهربانی خیانت کردم. خیلی شرمسارم و از طرف دیگر هم روحیه دخترانم هم در آستانه فروپاشی قرار دارد.

نمی‌دانم چرا دست به چنین حماقتی زدم. سال‌ها با آبرومندی کار کردم تا فرزندانم به آرامش برسند، اما اکنون که یکی از آنها دانشجوی رشته پزشکی و دیگری دانشجوی مهندسی است، من روح و روانشان را به هم ریخته‌ام، در حالی که هنوز از واقعیت ماجرا هم بی‌خبرند.

این زن پس از بیان سرگذشت خود در دایره مددکاری اجتماعی و با دستور سرهنگ آرش ایرانمنش رئیس کلانتری شهرک فراجا راهی دادسرای عمومی و انقلاب مشهد شد تا مراحل دادرسی را طی کند.